

چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) از همسرشان دفاع نکردند؟

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

علی که شیر خدا و اسد الله الغالب بود و در قلعه خیبر را با یک دست بلند کرد، چگونه حاضر می شود ببیند همسرش را در مقابل چشمانش کتک بزنند؛ اما هیچ واکنشی از خود نشان ندهد؟!

نقد و بررسی:

یکی از مهمترین شبهاتی که وهابی‌ها با تحریک احساسات مردم، به منظور انکار قضیه هجوم عمر بن خطاب و کتک زدن فاطمه زهرا (سلام الله علیها) مطرح می‌کنند، این است که چرا امیرمؤمنان (علیه السلام) از همسرش دفاع نکرد؟ مگر نه این که او اسد الله الغالب و شجاع ترین فرد زمان خود بود و... عالمان شیعه در طول تاریخ از این شبهه پاسخ های گوناگونی داده اند که به اختصار به چند نکته بسنده می کنیم.

عکس العمل تند حضرت در برابر عمر بن خطاب:

امیرمؤمنان (علیه السلام) در مرحله اول و زمانی که آن‌ها قصد تعرض به همسرش را داشتند، از خود واکنش نشان داد و با عمر برخورد کرد، او را بر زمین زد، با مشت به صورت و گردن او کوبید؛ اما از آن جایی که مأمور به صبر بود از ادامه مخاصمه منصرف و طبق فرمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) صبر پیشه کرد. در حقیقت با این کار می‌خواست به آن‌ها بفهماند که اگر مأمور به شکیبایی نبودم و فرمان خدا غیر از این بود، کسی جرأت نمی کرد که این فکر را حتی از مخیله اش بگذراند؛ اما آن حضرت مثل همیشه تابع فرمان‌های الهی بوده است. سلیم بن قیس هلالی که از یاران مخلص امیرمؤمنان (علیه السلام) است، در این باره می نویسد:

«وَدَعَا عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَصْرَمَهَا فِي الْبَابِ ثُمَّ دَفَعَهُ فَدَخَلَ فَاسْتَقْبَلَتْهُ فَاطِمَةُ (علیه السلام) وَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ

اللَّهُ فَرَفَعَ عُمَرَ السَّيْفَ وَهُوَ فِي غَمْدِهِ فَوْجًا بِهِ جَنْبَهَا فَصَرَحَتْ يَا أَبْتَاهُ فَرَفَعَ السُّوْطَ فَضْرَبَ بِهِ ذِرَاعَهَا فَتَادَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْئَسَ مَا خَلَّفَكَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ.

فَوَتَبَ عَلِيٌّ (عليه السلام) فَأَخَذَ بَتَلَابِيهِ ثُمَّ نَتَرَهُ فَصَرَعَهُ وَوَجَّأَ أَنْفَهُ وَرَقَبَتَهُ وَهَمَّ بِقَتْلِهِ فَذَكَرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَمَا أَوْصَاهُ بِهِ فَقَالَ وَالَّذِي كَرَّمَ مُحَمَّدًا بِالتُّبُوءَةِ يَا ابْنَ صُهَاكِ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَعَهْدٌ عِهْدَهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَعَلِمْتُ أَنَّكَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِي.»

عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله‌ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد! حضرت زهرا (علیها السلام) به طرف عمر آمد و فریاد زد: یا ابتاه، یا رسول الله! عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و بر پهلوی فاطمه زد. آن حضرت ناله کرد: یا ابتاه! عمر تازیانه را بلند کرد و بر بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد: «یا رسول الله، ابوبکر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتار می‌کنند!» علی علیه السلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد؛ ولی به یاد سخن پیامبر (صلى الله عليه وآله) و وصیتی که به او کرده بود افتاد، فرمود: «ای پسر صُهاک! قسم به آنکه محمد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر مقدرات الهی و عهده‌ای که پیامبر با من بسته است، نبود، میدانستی که تو نمیتوانی به خانه من داخل شوی» (الهلالي، سليم بن قيس (متوفای 80هـ)، کتاب سليم بن قيس الهلالي، ص 568، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، 1405هـ).

همچنین آلوسی مفسر مشهور اهل تسنن می‌نویسد:

«أنه لما يجب على غضب عمر وأضرَم النار بباب علي وأحرقه ودخل فاستقبلته فاطمة وصاحت يا أبتاه ويا رسول الله فرفع عمر السيف وهو في غمده فوجأ به جنبها المبارك ورفع السوط فضرب به ضرعها فصاحت يا أبتاه فأخذ علي بتلابيب عمر وهزه ووجأ أنفه ورقبته» عمر عصبانی شد و درب خانه علی را به آتش کشید و داخل خانه شد، فاطمه (سلام الله علیها) به طرف عمر آمد و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله!» عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی فاطمه زد، تازیانه را بلند کرد و بر بازوی فاطمه زد، فریاد زد: «یا ابتاه» (با مشاهده این ماجرا) علی (علیه السلام) ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید. (الآلوسی البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (متوفای 1270هـ)، روح المعاني فی تفسیر القرآن العظيم والسبع المثاني، ج 3، ص 124، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت). آلوسی این روایت را بدون هیچ حاشیه و نقدی نقل کرده و رد نکرده است که حکایت از پذیرفتن آن دارد.

تسلیم وصیت پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله):

امیرمؤمنان (علیه السلام) در تمام دوران زندگی اش، مطیع محض فرمان های الهی بوده و آنچه او را به واکنش وامی‌داشت، فقط و فقط اوامر الهی بود و هرگز به خاطر تعصب، غضب و منافع شخصی از خود واکنش نشان نمی داد.

آن حضرت از جانب خدا و رسولش مأمور به صبر و شکیبایی در برابر این مصیبت های عظیم بوده است و طبق

همین فرمان بود که دست به شمشیر نبرد.

مرحوم سید رضی الدین موسوی در کتاب شریف خصائص الأئمة (علیهم السلام) می نویسد:

«أَبُو الْحَسَنِ فَقُلْتُ لِأَبِي فَمَا كَانَ بَعْدَ إِفَاقَتِهِ قَالَ دَخَلَ عَلَيْهِ النِّسَاءُ يَبْكِينَ وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ وَصَحَّ النَّاسُ بِالْبَابِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ نُودِيَ أَيْنَ عَلِيٌّ فَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) فَأَنْكَبْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَخِي... أَنَّ الْقَوْمَ سَيَشْغَلُهُمْ عَنِّي مَا يَشْغَلُهُمْ فَإِنَّمَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ لِلنَّاسِ عِلْمًا وَإِنَّمَا تُؤْتَى مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَنَأْيٍ سَحِيقٍ وَلَا تَأْتِي وَإِنَّمَا أَنْتَ عِلْمُ الْهُدَى وَنُورُ الدِّينِ وَهُوَ نُورُ اللَّهِ يَا أَخِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْهِمْ بِالْوَعِيدِ بَعْدَ أَنْ أَخْبَرْتُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّكَ وَالزَّمَهُمْ مِنْ طَاعَتِكَ وَكُلُّ أَجَابٍ وَسَلَّمَ إِلَيْكَ الْأَمْرُ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ خِلَافَ قَوْلِهِمْ فَإِذَا قُبِضْتُ وَفَرَعْتَ مِنْ جَمِيعِ مَا أُوصِيكَ بِهِ وَغَيَّبْتَنِي فِي قَبْرِي فَالزَّمْ بَيْتَكَ وَاجْمَعْ الْقُرْآنَ عَلَى تَأْلِيلِهِ وَالْفَرَائِضَ وَالْأَحْكَامَ عَلَى تَنْزِيلِهِ ثُمَّ امْضِ [ذَلِكَ] عَلَى غَيْرِ لَائِمَةٍ [عَزَائِمِهِ وَ] عَلَى مَا أَمَرْتُكَ بِهِ وَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ عَلَى مَا يَنْزِلُ بِكَ وَبِهَا [يعني بفاطمة] حَتَّى تَقْدَمُوا عَلَيَّ.»

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: از پدرم امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: پس از به هوش آمدن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چه اتفاق افتاد؟ فرمود: زنها داخل شدند و صدا به گریه بلند کردند، مهاجرین و انصار جمع شده و اظهار غم و اندوه می کردند، علی فرمود: ناگهان مرا صدا زدند، وارد شدم و خودم را روی بدن پیغمبر انداختم، فرمود:

برادرم، این مردم مرا رها خواهند کرد و به دنیای خودشان مشغول خواهند شد؛ ولی تو را از رسیدگی به من باز ندارد، مثل تو در بین امت مثل کعبه است که خدا آن را نشانه قرار داده است تا از راه های دور نزد آن بیایند... پس چون از دنیا رفتم و از آنچه به تو وصیت کردم فارغ شدی و بدنم را در قبر گذاشتی، در خانه ات بنشین و قرآن را آنگونه که دستور داده ام، بر اساس واجبات و احکام و ترتیب نزول جمع آوری کن، تو را به بردباری در برابر آنچه که از این گروه به تو و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) خواهد رسید سفارش می کنم، صبر کن تا بر من وارد شوی.

(الشریف الرضی، أبی الحسن محمد بن الحسین بن موسی الموسوی البغدادی (متوفای 406هـ) خصائص الأئمة (علیهم السلام)، ص 73، تحقیق و تعلیق: الدكتور محمد هادی الأمینی، ناشر: مجمع البحوث الإسلامية الآستانة الرضویة المقدسة مشهد - ایران، 1406هـ)، (المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111هـ)، بحار الأنوار، ج 22، ص 484، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، 1403 - 1983 م.)

در روایت دیگری سلیم بن قیس هلالی نقل می کند:

«ثُمَّ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) إِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى بَعْلِهَا وَإِلَى ابْنَيْهَا فَقَالَ يَا سَلْمَانَ أَشْهَدُ اللَّهَ أَنِّي حَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسَلَّمْتُ لِمَنْ سَالَمَهُمْ أَمَا إِنَّهُمْ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ أَقْبَلَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله) عَلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّكَ سَتَلْقَى [بَعْدِي] مِنْ قُرَيْشٍ شِدَّةً مِنْ تَطَاهُرِهِمْ عَلَيْكَ وَظُلْمِهِمْ لَكَ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا [عَلَيْهِمْ] فَجَاهِدْهُمْ وَقَاتِلْ مَنْ خَالَفَكَ بِمَنْ وَافَقَكَ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَاصْبِرْ وَكُفَّ يَدَكَ وَلَا تُلْقِ بِيَدِكَ إِلَى التَّهْلُكَةِ فَإِنَّكَ [مِنِّي] بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَلَكِ بِهَارُونَ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِنَّهُ قَالَ لِأَخِيهِ مُوسَى إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي.»

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به فاطمه و همسر او و دو پسرش نگاهی کرد و فرمود: ای سلمان! خدا را شاهد میگیرم افرادی که با اینان بجنگند با من جنگیده اند، افرادی که با اینان روی صلح داشته باشند با من صلح

کرده‌اند، بدانید که اینان در بهشت همراه منند.

سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) نگاهی به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: ای علی! تو به زودی پس از من، از قریش و متحد شدنشان علیه خودت و ستمشان سختی خواهی کشید. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و به وسیله موافقینت با آنان بجنگ، و اگر کمک کار و یآوری نیافتی صبر کن و دست نگهدار و با دست خویش خود را به نابودی مینداز. تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی، هارون برای تو اسوه خوبی است، به برادرش موسی گفت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي؛ این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.»

(الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای 80هـ)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص 569، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، 1405هـ.)

همچنین در ادامه روایت پیشین که از سلیم نقل شد، امیرمؤمنان (علیه السلام) خطاب به عمر فرمود: «يَا ابْنَ صُهَاجٍ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَعَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) لَعَلِمْتَ أَنَّكَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِي.»

ای پسر صَحَّاک! اگر مقدرات خداوندی و پیمان و سفارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نبود، هر آینه می فهمیدی که تو قدرت ورود به خانه مرا نداری.

(الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای 80هـ)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص 568، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، 1405هـ.)

البته روایات در این باب بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ از این رو به همین چند روایت بسنده می‌کنیم.

به راستی چه کسی جز حیدر کَرّار می تواند از چنین امتحان سختی بیرون بیاید؟! زمانی ارزش این کار مشخص می شود که بدانیم علی (علیه السلام) همان کسی است که در میدان نبرد، همچون شیر ژبان بر دشمن حمله می کرد و پهلوانان و یلان کفر را یکی پس از دیگری از سر راه بر می‌داشت، روزی پشت پهلوانی همچون عمر بن عبدود را به خاک می مالد و روزی دیگر فرق سر مرهب یهودی را همراه با کلاه خودش می شکافد. آن روز فرمان خداوند این بود که دشمنان از ترس ذوالفقارش خواب آسوده نداشته باشند؛ ولی روز دیگر فرمان این است که همان ذوالفقار در نیام باشد تا اساس اسلام حفظ شود و دشمنان اسلام از نابود کردن آن مأیوس شوند.

احتمال شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) هنگام درگیری:

دفاع از ناموس، از مسائل فطری و مشترک میان همه انسان‌ها است؛ اما روشن است که اگر کسی بداند که قصد دشمن از تعرض به ناموس وی این است که او را به واکنش وادار کنند تا به مقصود مهمتر و شوم تری دست یابند؛ انسان عاقل، با تدبیر و مسلط بر نفس خویش، هرگز کاری نخواهد کرد که دشمن به مقصودش برسد. قصد مهاجمین به خانه وحی این بود که امیرمؤمنان (علیه السلام) را به واکنش وادار کنند و با استفاده از این فرصت، ثابت کنند که شخصی همانند علی (علیه السلام) برای رسیدن به حکومت دنیوی حاضر شد که افراد

زیادی را از دم شمشیر بگذرانند.

و نیز اگر امیرمؤمنان (علیه السلام) از خود واکنش نشان می داد و با آن ها درگیر می شد، ممکن بود که فاطمه زهرا در این درگیری ها کشته شود، سپس دشمنان شایع می کردند که علی (علیه السلام) برای به دست آوردن حکومت دنیایی، همسرش را نیز فدا کرد و در حقیقت او بود که سبب کشتن همسرش شد؛ چنانچه درباره عمار یاسر، یار وفادار امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین کردند.

هنگام ساختن مسجد مدینه، عمار یاسر برخلاف دیگران که یک خشت برمی داشتند، او دو تا دو تا می آورد، پیامبر اسلام او را دید، با دست مبارکش، غبار را از سر و صورت نازنین عمار زدود و پس فرمود:

«وَيَحْ عَمَّارُ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ.»

عمار را گروه ستمگر می کشند، او آنان را به بهشت می خواند و آنان او را به جهنم.

(البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256هـ)، صحیح البخاری، ج 1، ص 172، ح 436، کتاب الصلاة، باب التَّعَاوُنِ فِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، و ج 3، ص 1035، ح 2657، الجهاد والسير، باب مَسْحِ الْعُبَّارِ عَنِ النَّاسِ فِي السَّبِيلِ، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407هـ - 1987م.)

صدور این روایت از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حق عمار قطعی بود و تمام مردم از آن آگاه بودند و نیز ثابت می کرد که معاویه و دار و دسته اش همان گروه نابکار هستند؛ از این رو هنگامی که معاویه شنید عمار کشته شده و لرزه بر دل بسیاری از مردم انداخته، و این فرمایش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سر زبان ها افتاده است، عمرو عاص را به حضور طلبید و پس از مشورت با او شایع کردند که علی (علیه السلام) او را کشته است و این گونه استدلال کردند که چون عمار در جبهه علی و همراه او بوده است و علی او را به جنگ فرستاده است؛ پس او قاتل عمار است!

احمد بن حنبل در مسندش می نویسد:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا قُتِلَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ دَخَلَ عَمْرُو بْنُ حَزْمٍ عَلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَقَالَ قُتِلَ عَمَّارٌ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ فَقَامَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَرِعًا يَرَجُّعُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ مَا شَأْنُكَ قَالَ قُتِلَ عَمَّارٌ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ قَدْ قُتِلَ عَمَّارٌ فَمَاذَا قَالَ عَمْرُو سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ دَحِضْتُ فِي بَوْلِكَ أَوْ نَحْنُ قَتَلْنَاهُ إِنَّمَا قَتَلَهُ عَلِيٌّ وَأَصْحَابُهُ جَاءُوا بِهِ حَتَّى أَلْقَوْهُ بَيْنَ رَمَاحِنَا أَوْ قَالَ بَيْنَ سِيُوفِنَا.»

ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدرش نقل می کند که گفت: هنگامی که عمار یاسر به شهادت رسید، عمرو بن حزم نزد عمرو عاص رفت و گفت: عمار کشته شد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده است: گروه ستمگر، عمار را می کشند، عمرو عاص ناراحت شد و جمله «لا حول ولا قوة الا بالله» را می گفت تا نزد معاویه رفت، معاویه پرسید: چه شده است؟ گفت: عمار کشته شده است. معاویه گفت: کشته شد که شد، حالا چه شده است؟ عمرو گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: عمار را گروه باغی و ستمگر خواهد کشت، معاویه گفت: مگر ما او را کشته ایم، عمار را علی و یارانش کشتند که او را همراه خویش وادار به جنگ کردند و او را بین نیزه ها و شمشیرهای ما قرار دادند. (الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله

(متوفای 241هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج 4، ص 199، ح 17813، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛ (البیهقی، أحمد بن الحسين بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای 458هـ)، سنن البیهقی الکبری، ج 8، ص 189، ناشر: مکتبة دار الباز

- مکه المكرمة، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، (1414 - 1994)؛ (الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفى 748هـ)، سير أعلام النبلاء، ج 1، ص 420 و ص 426، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، 1413هـ.)

هيثمى پس از نقل روايت مى گويد:

«رواه أحمد وهو ثقة.»

(الهيثمى، على بن أبى بكر (متوفى 807 هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج 7، ص 242، ناشر: دار الريان للتراث/ دار الكتاب العربى - القاهرة، بيروت - 1407 هـ.)

و حاكم نيشابورى پس از نقل روايت مى گويد:

«هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بهذه السياقة.»

اين حديث با شرائطى كه بخارى و مسلم قبول دارند، صحيح است؛ ولى آن ها به اين صورت نقل نكرده اند.

(الحاكم النيسابورى، محمد بن عبدالله أبو عبدالله (متوفى 405 هـ)، المستدرک على الصحيحين، ج 2، ص 155، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، 1411 هـ - 1990 م.)

مناوى به نقل از قرطبى مى نويسد:

«وهذا الحديث أثبت الأحاديث وأصحّها، ولما لم يقدر معاوية على إنكاره قال: إنما قتله من أخرجه، فأجابه علىّ بأنّ رسول الله (صلى الله عليه وآله) إذن قتل حمزة حين أخرجه.

قال ابن دحية: وهذا من على إلزام مفحم الذى لا جواب عنه، وحجة لا اعتراض عليها.»

اين حديث از محكم ترين و صحيح ترين احاديث است و چون معاويه قدرت بر انكارش نداشت، گفت: عمار را كسى كشت كه او را همراه خود آورده است و لذا على (عليه السلام) در پاسخش فرمود: پس بنا بر اين حمزه را هم در جنگ احد پيامبر كشته است؛ چون آن حضرت بود كه حمزه را همراه خودش آورده بود.

ابن دحيه مى گويد: اين پاسخ على چنان كوبنده است كه حرفى براى گفتن باقى نمى گذارد و دليلى است كه انتقادى بر آن نيست.

(المناوى، عبد الرؤوف (متوفى: 1031 هـ)، فيض القدير شرح الجامع الصغير، ج 6، ص 366، ناشر: المكتبة

التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى، 1356 هـ)

چرا اميرالمؤمنين در هيچ جنگى در زمان خلفاء شركت نكرد؟

اين كه اميرمؤمنان (عليه السلام) شجاع ترين فرد زمان خودش بود، هيچ شك و شبهه اى در آن نيست؛ آن قدر شجاع و دلاور بود كه شنيدن نامش خواب را از چشمان پهلوانان دشمن مى پراند؛ تا جايى كه عمر بن خطاب مى گفت:

«والله لولا سيفه لما قام عمود الاسلام.»

به خدا سوگند! اگر شمشير على (عليه السلام) نبود، عمود خيمه اسلام استوار نمى شد.

(ابن أبى الحديد المدائنى المعتزلى، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى 655 هـ)، شرح

نهج البلاغة، ج 12، ص 51، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418 هـ - 1998 م.)

حتی در زمانی که تمام یاران بی وفای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در جنگ احد و حنین آن حضرت را رها و از معرکه گریختند، امام علی (علیه السلام) پروانه وار اطراف شمع وجود پیامبر گرامی چرخید و از او دفاع می کرد. اما چرا همان علی (علیه السلام) در هیچ یک از جنگ های زمان خلفاء شرکت نکرد؟

همان کسی که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در تمام نبردهای مسلمانان علیه کفار، یهودیان و... شرکت فعال داشت و پیشاپیش تمام سربازان پرچم اسلام را به دوش می کشید و پهلوانان دشمن را یکی پس از دیگری بر زمین می کوبید، چه اتفاقی افتاده بود که در زمان خلفاء در هیچ نبردی حضور نمی یافت؟

آیا شجاعتش را از دست داده بود، یا جنگ در رکاب خلفاء را جهاد نمی دانست؟ یا این که خلفاء، بر خلاف سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قصد استفاده از آن حضرت را نداشتند؟

امیر المؤمنین (علیه السلام) بهترین تصمیم را گرفت: امر دائر بود بین این که امیرمؤمنان (علیه السلام) اساس اسلام را حفظ نماید و از حق خود بگذرد؛ یا این که بر آن عده اندک حمله نموده و آن ها را از دم تیغ بگذراند و در عوض دشمنان اسلام و منافقین با استفاده از این فرصت اساس اسلام را به خطر بیندازند، امیرمؤمنان (علیه السلام) راه دوم را برگزید و با این فداکاری دین اسلام را برای همیشه حفظ و دشمنان اسلام را نا امید کرد و به طور قطع این تصمیم عاقلانه تر بوده است. در خطبه سوم نهج البلاغه می فرماید:

«وَطَفِقْتُ أَرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَذَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ. يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشْيِبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ. فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى. فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدْزَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا. أَرَى تَرَائِي نَهَبًا.»

در این اندیشه فرو رفته بودم که: با دست تنها (با بی یاری) به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط پر خفقان و تاریکی که پدید آورده اند صبر کنم، محیطی که: پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج وا میدارد.

(عاقبت) دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیکتر است؛ لذا شکیبائی ورزیدم؛ ولی به کسی میماندم که:

خاشاک چشمش را پر کرده، و استخوان راه گلویش را گرفته، با چشم خود میدیدم، میراثم را به غارت میبرند.

و در خطبه پنجم نهج البلاغه، هنگامی که شخصی همانند ابوسفیان به قصد گرفتن ماهی از آب گل آلود و

استفاده از موقعیت به دست آمده، نزد آن حضرت آمد و پیشنهاد بیعت و جنگ با ابوبکر را داد، امام (علیه

السلام) خطبه خواند و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ... أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاكَ... فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتَ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَى وَالَّتِي لِلَّهِ لَا بُدَّ أَبِي طَالِبٍ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ. بَلِ انْدَمَجَتْ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمْ أَضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ.»

ای مردم! امواج کوه پیکر فتنه ها را، با کشتی های نجات در هم بشکنید... (دو کس راه صحیح را پیمودند) آن

کس که با داشتن یار و یاور و نیروی کافی به پا خاست و پیروز شد، و آن کس که با نداشتن نیروی کافی کناره

گیری کرد و مردم را راحت ساخت. اگر سخن گویم (و حقم را مطالبه کنم) گویند: بر ریاست و حکومت حریص

است، و اگر دم فرو بندم (و ساکت نشینم) خواهند گفت از مرگ میترسد. (اما) هیئات پس از آن همه جنگ ها

و حوادث (این گفته بس ناروا است). به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب، به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به

پستان مادر بیشتر است؛ اما من از علوم و حوادثی آگاهم که اگر بگویم همانند طناب ها در چاه های عمیق به لرزه درآئید.

چرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از سمیه و دیگر زنان مسلمان دفاع نکرد؟

امیرمؤمنان (علیه السلام)، به همان دلیل از خود واکنش نشان نداد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در هنگام کشته شدن سمیه، مادر عمار یاسر توسط مشرکان و تعرض آن‌ها به وی، از خود واکنشی نشان نداد. ابن حجر عسقلانی در الإصابة می نویسد:

(11342) «سمیه بنت خباط... والدۀ عمار بن یاسر کانت سابعة سبعة فی الاسلام عذبا أبو جهل وطعنها فی قبلها فماتت فكانت أول شهيدة فی الاسلام... عذبا آل بنی المغيرة علی الاسلام وهی تأبی غیره حتی قتلوها وكان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمر بعمار وأمه وأبییه وهم یُعذّبون بالأبطح فی رمضاء مکة فیقول صبرا یا آل یاسر موعدکم الجنة.»

سمیه دختر خباط... مادر عمار یاسر هفتمین کسی است که اسلام آورد، ابوجهل او را اذیت می کرد و آن قدر نیزه بر پایین شکمش زد تا به شهادت رسید، و او نخستین زن شهید در اسلام است. آل بنومغیره، چون مسلمان شده بود و دست بردارد نبود او را آزار و اذیت کردند؛ تا کشته شد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، منظره شکنجه شدن عمار و مادر و پدرش را در مکه می دید و می فرمود: ای خاندان یاسر! صبور باشید که وعده گاه شما بهشت است.

(العسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج 7، ص 712، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412 - 1992.)

با این که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می دید کافری همچون ابوجهل متعرض مسلمانان می شود؛ ولی در عین حال هیچ واکنشی از خود نشان نمی داد و به آنان نیز فرمان می داد که صبر نمایند. مگر نه این که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) غیورترین و شجاع ترین فرد عالم است، پس چرا از ناموس مسلمانان دفاع نکرد؟ چرا شمشیرش را برنداشت تا گردن ابوجهل را از تنش جدا کند؟ و نیز زمانی که عمر بن خطاب، متعرض زنان مسلمان می شد و آن‌ها را به خاطر اسلام آوردنشان کتک می زد، چرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از خود واکنشی نشان نمی داد.

ابن هشام در السیرة النبویة، می نویسد:

«ومر [ابوبکر] بجارية بنی مؤمل، حی من بنی عدی بن کعب، وکانت مسلمة، وعمر بن الخطاب یعذبا لتترك الاسلام، وهو یومئذ مشرک، وهو یضربها، حتی إذا مل قال: إني أعترک إلیک، إني لم أترکک إلا ملالة، فتقول: کذلک فعل الله بک.»

ابوبکر می دید که کنیز مسلمان شده از بنو مؤمل از خاندان عدی بن کعب، عمر او را کتک می زد تا دست از اسلام بردارد و مسلمان بودن را ترک کند (چون عمر هنوز مشرک بود) آن قدر او را زد تا خسته شد، گفت: اگر تو را کتک نمی زدم برای این است که خسته شده ام، از این جهت مرا ببخش. کنیز در پاسخ گفت: بدان که خدا نیز این

گونه با تو رفتار خواهد کرد.

(الحمیری المعافری، عبد الملك بن هشام بن أيوب أبو محمد (متوفای 213هـ)، السيرة النبوية، ج 2، ص 161، تحقیق طه عبد الرؤوف سعد، ناشر: دار الجیل، الطبعة: الأولى، بیروت - 1411هـ)؛ (الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبد الله (متوفای 241هـ)، فضائل الصحابة، ج 1، ص 120، تحقیق د. وصی الله محمد عباس، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، 1403هـ - 1983م)؛ (الکلاعی الأندلسی، أبو الربیع سلیمان بن موسی (متوفای 634هـ)، الإکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله والثلاثة الخلفاء، ج 1، ص 238، تحقیق د. محمد کمال الدین عز الدین علی، ناشر: عالم الكتب - بیروت، الطبعة: الأولى، 1417هـ)؛ (الانصاری التلمسانی، محمد بن أبی بکر المعروف بالبری (متوفای 644هـ) الجوهره فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج 1، ص 244)؛ (الطبری، أحمد بن عبد الله بن محمد أبو جعفر (متوفای 694هـ)، الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ج 2، ص 24، تحقیق عیسی عبد الله محمد مانع الحمیری، ناشر: دار الغرب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الأولى، 1996م)؛ (النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای 733هـ)، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج 16، ص 162، تحقیق مفید قمحیة وجماعة، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت، الطبعة: الأولى، 1424هـ - 2004م).

چرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جلوی عمر را نگرفت و او را از این کار منع نکرد؟ چرا شمشیرش را برنداشت و گردن عمر را نزد؟

اهل تسنن، هر پاسخی دادند، ما نیز عین همان را درباره صبر امیرمؤمنان (علیه السلام) و شمشیر نکشیدن آن حضرت خواهیم داد.

چرا عثمان از زنش دفاع نکرد؟ هنگامی که یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به خانه عثمان ریختند و همسر او را زده و انگشتش را قطع کردند، او از همسرش دفاع نکرد، شما از این عملکرد عثمان چه پاسخی دارید؟ طبری، در تاریخش می نویسد:

«وجاء سودان بن حمران لیضربه فانکبت علیه نائلة ابنة الفرافصة واتقت السیف بیدها فتعمدها ونفح أصابعها فأطن أصابع یدها وولت فغمز أوراکیها وقال أنها لکبيرة العجیزة وضرب عثمان فقتله.»
سودان بن حمران آمد تا او را کتک بزند، نائلة دختر فرافصه (زن عثمان) خود را بر روی او انداخت، سودان شمشیر را گرفت و انگشت او را قطع کرد و سپس دست به پشت او زد و گفت: عجب پشت بزرگی دارد، سپس عثمان را زد و کشت.

(الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای 310)، تاریخ الطبری، ج 2، ص 676، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت.)

همچنین ابن اثیر در الکامل فی التاریخ می نویسد:

«وجاء سودان لیضربه فأکبت علیه امرأته واتقت السیف بیدها فنفح أصابعها فأطن أصابع یدیها وولت فغمز أوراکیها وقال أنها لکبيرة العجز وضرب عثمان فقتله.»

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای 630هـ) الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 68، تحقیق عبد الله القاضي، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت، الطبعة الثانية، 1415هـ.

ابن کثیر دمشقی سلفی می نویسد:

«ثم تقدم سودان بن حمران بالسيف فمانعته نائلة فقطع أصابعها فولت فضرب عجیزتها بیده وقال: أنها لکبيرة العجیزة. وضرب عثمان فقتله.»

(القرشي الدمشقي، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (متوفى 774هـ)، البداية والنهاية، ج 7، ص 188، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.)

چرا عثمان از زنش دفاع نکرد، مگر نه این که او مرد بود، غیرت داشت و باید از زنش دفاع می کرد؟ پس چرا هیچ واکنشی از خود نشان نداد و حاضر شد که ببیند یاران رسول خدا به همسر او اهانت کرده و متعرض همسر او شوند؟

چرا عمر از زنش دفاع نکرد؟ اهل سنت اصرار دارند که امّ کلثوم دختر امیرمؤمنان (علیه السلام) همسر عمر بوده است؛ اما می بینیم که هنگامی که مغیره بن شعبه اهانت زشتی به امّ کلثوم کرده و او را با امّ جمیل، زنا کار مشهور عرب تشبیه و قیاس می کند، عمر هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهد.

ابن خلکان در وفیات الأعیان می نویسد:

«ثم إن أم جميل وافقت عمر بن الخطاب رضي الله عنه بالموسم والمغيرة هناك فقال له عمر أتعرف هذه المرأة يا مغيرة قال نعم هذه أم كلثوم بنت علي فقال له عمر أتتجاهل علي والله ما أظن أبا بكره كذب عليك وما رأيته إلا خفت أن أرمي بحجارة من السماء.»

ام جمیل (کسی که سه نفر شهادت دادند مغیره با او زنا کرده است، و به خاطر امتناع شاهد چهارم از شهادت، از حد رهایی یافت) در حج، با عمر همراه شده و مغیره نیز در آن زمان در مکه بود. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟

مغیره در پاسخ گفت: آری این امّ کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا خودت را به بی خبری می زنی؟ قسم به خدا من گمان می کنم که ابوبکره درباره تو دروغ نگفته است؛ و هر زمان که تو را می بینم می ترسم که از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

(ابن خلکان، أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر (متوفى 681هـ)، وفیات الأعیان و انباء أبناء الزمان، ج 6، ص 366، تحقیق احسان عباس، ناشر: دار الثقافة - لبنان.)

و ابوالفرج اصفهانی می نویسد:

«حدثنا ابن عمار والجوهري قالا حدثنا عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن يحيى بن زكريا عن مجالد عن الشعبي قال كانت أم جميل بنت عمر التي رمى بها المغيرة بن شعبه بالكوفة تختلف إلى المغيرة في حوائجها فيقضيها لها قال ووافقت عمر بالموسم والمغيرة هناك فقال له عمر أتعرف هذه أم كلثوم بنت علي فقال له عمر أتتجاهل علي والله ما أظن أبا بكره كذب عليك وما رأيته إلا خفت أن أرمي بحجارة من السماء.»

ام جمیل همان کسی است که مغیره را به زنا با او متهم کردند و در کوفه به نزد مغیره رفته و کارهای او را انجام می داد! این زن در زمان حج با مغیره و عمر همراه شد. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟ پاسخ داد: آری این امّ کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا در مقابل من خود را به بی خبری می زنی؟ قسم به خدا من گمان ندارم که ابوبکره در باره تو دروغ گفته باشد! و تو را نمی بینم، مگر آنکه می ترسم از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

(الأصبهاني، أبو الفرج (متوفى 356هـ)، الأغاني، ج 16، ص 109، تحقیق: علی مهنا وسمیر جابر، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر - لبنان.)

زنا کردن مغیره با امّ جمیل، مشهور و معروف و امّ جمیل به بدکاره بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص

بود. چرا هنگامی که مغیره بن شعبه، دختر رسول خدا را با چنین زنی زناکاری مقایسه می کند، خلیفه دوم او را مجازات نمی کند؟

اهل تسنن از این مطلب هر پاسخی دادند، ما نیز همان پاسخ را به آنها خواهیم داد.